فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc513457803)

[دوال عدمی 2](#_Toc513457804)

[اطلاق مقامی محدود 2](#_Toc513457805)

[اطلاق مقامی در محدوده وسیع‌تر 2](#_Toc513457806)

[قلّت یا عدم بیان بعضی موضوع‌ها در قرآن 3](#_Toc513457807)

[فرق قلّت یا عدم بیان موضوع در قرآن و روایات 3](#_Toc513457808)

[ضیاع احادیث و روایات 4](#_Toc513457809)

[امکان تقیید اطلاق مقامی 5](#_Toc513457810)

[اقسام اطلاق مقامی 6](#_Toc513457811)

[ارتباط اطلاق مقامی با فعل معصوم 6](#_Toc513457812)

[وجوه افتراق اطلاق مقامی و لفظی 7](#_Toc513457813)

[مبحث دهم: مصادیق و افراد عناوین مطلق غیرموجود در عصر معصوم 8](#_Toc513457814)

[اختصاص یا عدم اختصاص الفاظ عموم و مطلقات به عصر مقارن با صدور کلام متکلم 8](#_Toc513457815)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ اطلاق مقامی**

# اشاره

در ذیل مباحث اطلاق، نه مبحث طرح شد، مبحث نهم عبارت از مباحث مربوط به اطلاق مقامی بود، به مناسبت بحث اطلاق مقامی، مبحثی ذکر شد و آن عبارت از این بود که دال‌ها در مقام دلالت می‌توانند عدمی باشند و اعدام گاهی جزء دوال بر اشیاء می‌شوند، این مبحث قابل‌پیگیری و تحقیق بیشتر است.

# دوال عدمی

قبل از اینکه به بحث دهم بپردازیم، ذیل بحث دوال عدمی، چند نکته وجود دارد، این نکات جای بسط بیشتری در مباحث اصولی دارند که عبارت‌اند از:

# اطلاق مقامی محدود

اطلاقی مقامی که تا الآن ذکر کردیم، اطلاق مقامی محدود بود، در یک عمل یا قول، امام در مقام بیان همه شرایط و اوصاف هست، مثلاً یک شرط خاص یا عملی در ضمن این عمل جامع نیامد، مثلاً قصد دارد وضو رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم را بیان بکند، که اینگونه وضو بگیرید یا به این صورت نماز می‌خواندند، باید به همین صورت نماز بخوانیم، مثلاً جلسه استراحت نیست یا قنوت نیست. این مقام، یک ظهور هادی تولید می‌کند که نتیجه آن، چیزی شبیه اطلاق است و با آن، شرطیت یا جزئیت این مسائل نفی می‌شود، این یک اطلاق مقامی است که در یک مقام معین و مشخص، یک نیامدن یا نبودن یک شرط یا جزء، دلیل برای عدم شرطیت و جزئیت است که این یکی از مصادیق این بود که عدم دلالت می‌کند، انواعی که بیان شد، یک نوعش هم در اطلاق مقامی است.

# اطلاق مقامی در محدوده وسیع‌تر

از این فراتر هم می‌توانیم یک اطلاقات مقامی در یک محدوده وسیع‌تری قائل بشویم، مثلاً قرآن به دلیل اینکه تحریف‌نشده و عین آنچه بر رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله نازل‌شده، در دسترس ماست، قرآن را باز کنیم و بگوییم که در قرآن این مسائل ذکرشده، اما بعضی مسائل دیگر نیامده است، یا بعضی مسائل کمتر در قرآن ذکرشده و از این مطالب یک دلالتی به دست بیاوریم، به طور مثال بگوییم اگر این مسائل در قرآن ذکر نشده است، مشخص می‌شود که این‌ها یا جزء اسلام نیست، یا با توجه به اینکه اسلام با حدیث تکمیل می‌شود، جزء اسلام است، اما جزء سطح یک اولویت‌ها نیست.

# قلّت یا عدم بیان بعضی موضوع‌ها در قرآن

از این قبیل برداشت‌ها در کلمات زیاد است، اما در اصول پایه این‌ها از نظر منهجی و استدلالی محکم نشده است، یعنی فقدان یک موضوع یا قلّت تعرض نسبت به یک موضوع در متن قرآن، دلالت گر بشود بر اینکه این موضوع در دین نیست یا جزء اولویت‌ها نیست، یا اگر کمتر ذکرشده، به این دلیل بوده که در اولویت بعد قرار دارد، به یک صورتی می‌شود گفت که به‌گونه‌ای اطلاق مقامی در اینجا هست، اما به این صورت نیست که یک اطلاق مقامی در دائره محدود بوده و در ضمنش مثلاً این جزء یا شرط ذکر نشده است، اما این در دائره کل قرآن قصد دارد که بگوید، چیزهایی که بیان‌نشده یا کمتر ذکرشده، این شاهد و دلیل بر این است که این مسئله در اسلام نیست یا اهمیتش به خاطر اینکه کمتر ذکر شده است، کمتر است، این به یک شکلی، یک نوع اطلاق مقامی موسع است، یا به‌عبارت‌دیگر، جزء آنجاهایی است که از فقدان مسئله در متن قرآن یا قلّت تعرض به آن، یک نکته‌ای را قصد دارد که استفاده بکند، آیا این‌چنین مسئله شدنی هست یا خیر؟

در قرآن مقداری متفاوت است، به خاطر اینکه متن قرآن به طور کامل در دسترس است، در روایت مسئله ابعادی دیگر دارد، برای اینکه می‌شود گفت که مجموعه روایاتی که در دست ما هست، جمع کردیم، مشاهده کردیم که مثلاً چند موضوع در این روایات نیست، یا وقتی موضوعات را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که بعضی مسائل بیشتر و بعضی کمتر ذکرشده‌اند.

# فرق قلّت یا عدم بیان موضوع در قرآن و روایات

فرقی که میان قرآن و روایات است، این است که از یک‌جهت دلالت عدمی در قرآن قوی‌تر است، به خاطر اینکه قرآن متن کاملاً مضبوط است و به اعتقاد اکثریت قاطع، غیر محرّف هست. وقتی متن مضبوطی با عنایت واردشده و غیر محرف هم هست، قوی‌تر می‌شود گفت که وقتی یک مسئله را بیان کرد یا بیان نکرد یا کمتر بیان کرد، قصد دارد که مطلبی را به ما برساند، از یک‌جهت هم پایه‌اش سست می‌شود، به خاطر اینکه قرآن کلیات را می‌گوید و شرح و بسط آن در روایات است، لذا به خود قرآن نمی‌شود در استنباط یک مضمونی که این وضع دارد، اکتفا کرد، اینکه مسئله را بیان نکرده یا کمتر بیان کرده، نمی‌شود استنباط کرد.

از یک‌جهت تمسک به این فقدان موضوعی در قرآن، یا قلّت تعرض به آن، آسان‌تر است، برای اینکه متن جمع و مضبوط و غیر محرف است، از یک‌جهت مواجه با مشکل است، به خاطر اینکه قرآن خطوط کلی را تبیین می‌کند، شرح و بسطش در روایات ذکر شده است.

# ضیاع احادیث و روایات

اما در روایات این مسئله معکوس می‌شود و یک نکته‌ای جدید ایجاد می‌شود، جهت قوتش این است که روایات آخرین مرحله‌ای است که در آن شریعت تبیین شده است، لذا در آخرین مرحله می‌شود مسئله را از آن به دست آورد، برای اینکه حلقه آخر مبیّن شریعت است و باآن، ‌همه آن‌ها تکمیل می‌شود، مخصوصاً وقتی روایات با قرآن دیده می‌شود، مثلاً راجع به غیبت این‌قدر بیان کرده است، یا بعضی مسائل را بیان نکرده یا کمتر بیان کرده و از این مسائل، مضامینی استنباط و استخراج بکنیم، ازاین‌جهت یک قوَّتی دارد، اما از جهت دیگر ضعف دارد، جهت ضعفش به این جهت است که ما از میان روایات احتمال ضیاع داریم و در طول تاریخ، بخشی از آن‌ها از دست رفته است، میزان از دست رفتن آن‌ها محل بحث است که چه مقدار است، طیفی از نظرات راجع به ضیاع وجود دارد، بعضی می‌گویند ضیاع حدیث به شکل گسترده محقق شده است، بعضی هم می گویند که بسیار نادر است، حتی مدینة العلم مرحوم صدوق هم اگر پیدا می‌شد، بخش عمده آن، چیزهایی است که در تهذیب و استبصار و من لا یحضر و بقیه کتب ذکر شده است و انظار میانه‌ای که در اینجا وجود دارد.

در ضیاع طیفی از نظریات وجود دارد، یک نظریات حداکثری است که می‌گوید: خیلی از احادیث از دست رفته است، نظریاتی است که می‌گوید: تقریباً احادیث زیادی از دست نرفته است، شاید اخباری‌ها بر این نظریه باشند، دیدگاه‌های میانه‌ای هم وجود دارد که می‌گویند: ضیاع داریم، اما به شکل وسیع نیست.

ضمن اینکه در کنار این بحث احتمال ضیاع، بحث‌هایی مثل نقل معنا و امثالهم هم وجود دارد که گاهی روی بحث ما هم اثر می‌گذارد.

این تکمله‌ای بود بر بحث نهم که بیان شد. آنچه در بحث نهم در مباحث ذیل اطلاق مهم بود، این بود که ما غیر از مقوله اطلاق مقامی در حدی که در کلمات اصولیین ذکر شده، بحث را روی کبرای خیلی وسیع‌تر و کلی‌تر بردیم، آن کبری این بود که عدم ذکر چیزی می‌تواند دال بر یک امری در شریعت بشود، اینکه دال به دال وجودی و عدمی تقسیم می‌شود و دال عدمی را چند قسم کردیم و گفتیم در هر یک از آن‌ها نیاز به بسط کلام و توسعه بحث است و مهم است، در اصول باید به این بحث پرداخته بشود، نمونه‌هایی هم از مواضع مختلف در اصول نشان دادیم که دال‌هایی عدمی مضمونی را برای ما می‌سازد، مدلولی را برای ما اثبات می‌کند، در فقه هم نمونه‌ها و مواردی ذکر کردیم.

بزنگاه اصلی در مبحث نهم این بود، مهم دال عدمی بود، اینکه عدم یا عدمی می‌تواند دلالت‌گر بشود و دائره وسیعی هم در اصول و فقه دارد، این مبحثی بود که در اصول کمتر مطرح می‌شود.

# امکان تقیید اطلاق مقامی

در اینجا سؤالی هست که اطلاق مقامی می‌تواند تقیید بشود و آیا همیشه امکان تقیید دارد یا خیر؟ نسبتی که در حالت تقیید پیدا می‌کند، چه نسبتی است؟

جواب این سؤال این است که اطلاق مقامی هم مثل اطلاق لفظی، علی‌القاعده می‌تواند تقیید بپذیرد، مثلاً در بیان این است که بگوید: نماز کامل یا نماز صحیح این است و مسائل را بیان کرده و دلیل مستقلی درجایی دیگر می‌گوید که این مسئله هم جزء نماز است، این مانعی ندارد، علی‌الاصول اطلاق مقامی مثل اطلاق لفظی تقییدپذیر است و منعی در این نیست که با دلیل منفصلی تقیید بشود.

در اینجا تقیید متصل خیلی معقول نیست، برای اینکه هر چه در متن ذکر شده، خیلی به آن تقیید نمی‌گویند، اما با تقیید منفصل می‌تواند اطلاق مقامی محدود بشود، این مطلب فی‌الجمله درست است، اما در یک مواردی تقیید نیست، بلکه حالت تعارض پیدا می‌کند، در جایی که حضرت در عمل نقشه را پیاده می‌کند که به طور مثال وضو رسول خدا به این صورت بود و وضو گرفتند، یا مثلاً نماز صحیح این است و ایشان نماز خواندند، با عملشان، نماز درست را نشان می‌دهند و در عمل خودشان، مثلاً جلسه استراحت نبود، دلیل دیگری اگر بگوید که جلسه استراحت شرط نماز است، یا جزء نماز است، نمی‌شود گفت که در اینجا اطلاق و تقیید است، برای اینکه این عملی است که نمی‌شود گفت که آن عمل صحیح نیست و آن عمل صحیح است، این دلیل جداگانه که گفت: جلسه استراحت یا قنوت شرط یا جزء است، در این صورت با آن تعارض پیدا می‌کند.

لذا اطلاق مقامی گاهی هست که ظرفیت دارد که تقیید بپذیرد، مثل مثال اولی که ذکر کردیم، گاهی هم هست که تقیید پذیر نیست و این در جایی است که با یک عملی آن اطلاق مقامی شکل می‌گیرد، پس اطلاق مقامی بر دو قسم است:

# اقسام اطلاق مقامی

1 – اطلاق مقامی که در بیان لفظ تجسد پیدا می‌کند.

2 – اطلاق مقامی که در قالب یک عملی از معصوم صادر می‌شود و انعقاد پیدا می‌کند.

این دو تفاوت‌هایی دارند، یکی از تفاوت‌هایشان در تقییدپذیری است، در اولی تقیید می‌پذیرد، حتی اگر بگوییم که دلیل اول حصر را افاده می‌کند، حتی اگر حصر لفظی هم باشد، گفتیم که می‌تواند مقید بپذیرد، «لا یبطل الصوم الّا الاکل و الشرب»، اما دلیل مستقلی دیگر آمده که مثلاً «ارتماس الرأس فی الماء»، مبطل صوم است، اطلاق مقامی که لفظی باشد، از آن بالاتر نیست، این شخص در مقامی بوده که همه‌چیز را بیان بکند، چند مسئله را بیان کرده و بعضی از مسائل را بیان نکرده است، اما دلیل لفظی دیگر آمده و بیان کرده که این مسئله هم جزء مبطلات صوم است، این مقید آن می‌شود و اشکالی هم ندارد.

# ارتباط اطلاق مقامی با فعل معصوم

اما اطلاق مقامی اگر به فعل معصوم ارتباط داشته باشد و فعل معصوم می‌گوید که مثلاً وضو گرفتن به این صورت است و از اینکه این‌طور وضو را انجام داد، فهمیده می‌شود که آن‌ها جزء و شرط نیست، حداقل جزء و شرط صحت نیست، گاهی اطلاق مقامی در کمال هم منعقد می‌شود.

در نوع دوم که فعل است، اگر دلیل لفظی دیگر بگوید که این فعل به این صورت است، این بیشتر حالت تعارض دارد، چون یک قرینه حالیه قوی وجود دارد که امام نماز را درست می‌خواند و فرض هم این است که شرایط عادی بوده، اضطرار نبوده است و جلسه استراحت در آن نبود، اگر دلیل دیگر بگوید که جلسه استراحت شرط است، این خیلی واضح نیست که بگوییم اطلاق و تقیید است، اینجا بیشتر به ذهن می‌آید که معادله تعارضی در اینجا برقرار است و ناسازگاری به شکل تعارض است، این‌ها تعارض بدوی دارند.

حل این تعارض این است که گاهی این قرینه بیرونی که ذکر شد، مثلاً می‌گوید که امام در آنجا در تقیه یا اضطرار بوده است، اگر یقین داریم که اضطرار و تقیه نبوده است، این دلیل کنار گذاشته می‌شود.

اگر این ادله باهم قابل‌جمع نباشند، تساقط می‌کنند.

# وجوه افتراق اطلاق مقامی و لفظی

اطلاق مقامی احراز می‌خواهد و دشوارتر هم هست، به خلاف اطلاق لفظی که همین‌که قید نیامد، عقلا می‌گویند در مقام بیان بود و قید نیاورد، شمول دارد، اما در اطلاق مقامی یک مؤونه زائده‌ای می‌خواهد، لذا اطلاق مقامی به معنایی که اصولیین می‌گویند، زیاد نداریم، اما چیزی که الآن ذکر کردیم، اطلاق مقامی هست که در اصول موجود نیست.

اطلاق مقامی گاهی، حاکی از شرایط و اجزاء صحت است، گاهی اطلاق مقامی حاکی از شرایط صحت و کمال است، گاهی امام نمازی خواندند که مقامش نماز درست خواندن است، این‌طور نیست که بگوییم همه اجزاء و شرایط کمال و آداب و مکمل‌ها ذکر شده، گاهی یک مقامی دارد که از این بالاتر است، احراز کردیم که در مقام این است که یک نماز اتم و اکمل که هیچ‌چیز در او فروگذار نشده باشد، می‌آورد.

نتایج دو نوع اطلاق مقامی در مقام صحت و اطلاق مقامی در موضع شرایط صحت و کمال، یک تبعات متفاوتی دارد.

بنابراین چند نوع اطلاق مقامی ذکر شد:

1 – اطلاق مقامی از قول یا از فعل استفاده بشود.

2 – اطلاق مقامی که در موضع صحت باشد و فراتر از آن، موضع صحت و کمال باشد.

بحث مهم‌تر ما در این مباحث، دال‌های عدمی و بحثی که ذکر شد است که می‌شود از عدم بیان در قرآن یا روایات یا قلّت بیان چیزی، استفاده‌های فقهی بکنیم که جای کار بیشتر دارد.

این بحث امروز ما کمی در بعضی از مباحث اخباری‌ها مطرح می‌شود، گویا اخباری‌ها گاهی به دال‌های عدمی تمسک می‌کنند، آن‌ها به اینکه این مجموعه روایات ما زیاد ضیاع ندارند، همه را می‌شود اعتماد کرد، از منظر اخباری‌ها، روایات خیلی قریب به وضعی است که قرآن در نگاه ما دارد، چون قرآن مصون و مضبوط و غیر محرف است، آن‌ها هم به روایات یک نگاهی به این صورت دارند، اگر کسی روایات را به این صورت بگیرد، می‌گوید چون مثلاً این مسئله در روایات ما ذکر نشده است، در اسلام نیست، گویا یک اطلاق مقامی وسیع در کل متن جاری می‌کند.

# مبحث دهم: مصادیق و افراد عناوین مطلق غیرموجود در عصر معصوم

دهمین مبحث ذیل مباحث اطلاق یکی از مباحثی است که در فقه معاصر و مسائل مستحدثه خیلی موردنیاز است، در گروه فقه معاصری که ما داریم، روی چندین موضوع اصولی کار می‌کند، از مسائل اصولی که در حوزه مسائل مستحدثه که در فقه معاصر نیاز است، اولین متن آن چاپ شد و بقیه هم در حال پیگیری هست، یکی از آن مجموعه مسائل، در این مسئله دهم است، بعضی دیگر آن‌هم در بحث‌های قبلی آمد، مسئله دهم؛ مصداق‌ها و افراد عناوین مطلقی است که در زمان معصوم نبوده است، یا در منظر معصوم نبوده و بعد متجدد و حادث شده است.

مطلق و عام دو نوع فرد دارد:

1 – افراد و احوال موجود در عصر معصوم

2 – افراد و احوال غیر موجود در عصر معصوم

مثل بیع، بیعی در عصر معصوم بوده است و بعضی بیع‌ها هست که در عصر معصوم نبوده است، یا عموم مثل عقد که عقدی در عصر معصوم بوده است و یک عقدی مثل بیمه هست که در عصر معصوم نبوده است.

مصادیق و افراد و احوال داخل در عموم یا اطلاقی که در حین صدور بیان از متکلم وجود نداشته است، وقتی متکلم این سخن را می‌گفته، این نبوده است، در آن زمانی وقتی گفته که مَرکب، مقصودش همان مَرکب حیوانی بوده، اما مَرکب ماشینی نبوده است، یا وقتی گفته است که مَرکب، در آن زمان هواپیما به‌عنوان مَرکب نبوده است.

# اختصاص یا عدم اختصاص الفاظ عموم و مطلقات به عصر مقارن با صدور کلام متکلم

آیا الفاظ عموم و بخصوص مطلقات اختصاص دارند به آنچه در عصر و مقارن با زمان صدور کلام از متکلم وجود داشته است؟ یا فراتر از آن، همه مصادیق و احوال و افراد متجدد و مستحدث هم داخل در این خطاب هستند؟

این بحث به دو بخش تقسیم می‌شود:

1 – مربوط به عموم؛ آنجایی که ادات لفظی عموم هست، مثل «اوفوا بالعقود» بنا بر اینکه بگوییم جمع محلی مفید عموم است، یا اکرم کل عالم اگر باشد.

2 – بخش دیگر از بحث در اطلاق است.

اطلاق و عموم باید تفاوتشان مدنظر قرار بگیرند، ممکن است کسی در هر دو بگوید و ممکن است تفصیل قائل بشود، ممکن است در هر دو بگوید که افراد متجدد مشمول هستند، ممکن است بگوید که در هر دو مشمول نیستند، ممکن است بین عموم و اطلاق فرق بگذارد، بگوید درعموم شمول دارد، اما در اطلاق شمول ندارد.

تقسیم دیگر در متکلم و گوینده است، اینکه متکلم کیست و در چه جایگاهی قرار دارد، از نظر شرایط دانشی و علم و موقعیت و مقامی که متکلم دارد، موقعیت متکلم هم در دامنه شمول و خطاب اثرگذار است.